

کتاب شیب

ست گادین

ترجمه محمد خضرزاده

خلاصه شده توسط امین آرامش



۸۸ صفحه

این خلاصه، نکاتی است که به نظر من از سایر مطالب کتاب مهمتر بودند و به هیچ وجه شما را از خواندن کل کتاب بی‌نیاز نخواهد کرد و صرفاً می‌تواند به عنوان یادآور بعد از خواندن کتاب مورد استفاده قرار گیرد.

برخی تداعی‌های ذهنی‌م را در پانویس نوشته‌ام.

هر پروژه جدید با شور و لذت شروع میشود. بعد سخت تر میشود و لذت آن کمتر، تا اینکه به نقطه‌ای میرسد خیلی سخت و بدون هیچ لذتی. اینجاست که شما در شیب قرار دارید. آیا این هدف ارزش این همه زحمت را دارد؟

برنده‌ها سریع کار را ول می‌کنند، زیاد هم این کار را می‌کنند بدون اینکه احساس پشیمانی کنند از یک شیب درست به دلایل درست عبور میکنند. در واقع برندگان در جستجوی شیب هستند، آنها متوجه هستند که هرچه مانع بزرگتر، پاداش عبور از آن بزرگتر. اگر بتوانند در حرفه خود بهترین باشند، بیش از آنچه منصفانه بنظر میرسد، به سود و شهرت و امنیت بلندمدت دست می‌یابند.

در مقابل بازنده‌ها یا نمی‌توانند شیب را تا آخر ادامه دهند یا هیچ‌وقت شیب درست را تشخیص نمیدهند.

بهترین بودن در جهان جدا دست‌کم گرفته شده است.

برندگان همیشه کارشان را ول می‌کنند، اما کارش مشخص و در زمان مشخص. موفقیت از آن اقلیتی است که کمی بیشتر از اکثریت مردم پافشاری میکنند و دوام می‌آورند. موفقیت همچنین از آن عده کمی است که جسارت ول کردن سریع و تمرکز روی کار جدید را دارند.

افراد ناموفق اغلب **آرزوی بهترین بودن در جهان** را ول کرده‌اند.

داستان فروش با فاصله زیاد بستنی وانیلی و فیلم اول لیست فروش. [Long Tail] زیادند ولی سهم کمی از دستاوردها دارند، اما Fat Tail کم هستند ولی سهم زیادی از دستاورد را دارند. (ثروت بیل گیتس)

دلیل اهمیت بهترین بودن این است که مردم وقت زیادی ندارند و نمی‌خواهند زیاد ریسک کنند. موقع سرطان پیش بهترین پزشک میروند.

دلیل واقعی اهمیت بالای بهترین بودن، این است که تعدادی محدودی این شرایط را دارند. دلیل این محدودیت هم این است که عده زیادی پیش از رسیدن به بهترین شدن، کارشان را ول میکنند.

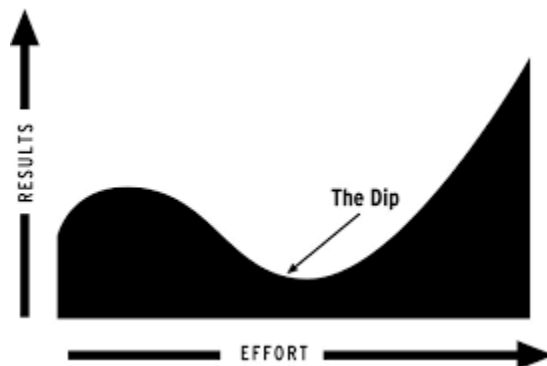
منظور از بهترین، بهترین در جهان شماسست. با امکانات و شرایط موجود و نه به معنای حقیقی بهترین در کل جهان. به دلیل تخصصی شدن کارها، جهانها در حال افزایش است! شما میتوانید در یک کار خاص بهترین در جهان آن باشید.

فقط افراد بااستعداد است که از معمولی بودن عصبانی میشوند.

آیا این بهترین کاری است که میتوانید انجام دهید؟ افراد و سازمانها در جا میزنند چون به جای تبدیل به بهترین در جهان شدن، به «همین کافی است» بسنده میکنند. دلیل شکست شرکتهای بزرگ به بازارهای جدید این است که فکر میکنند، چون اسمشان بزرگ است میتوانند با متوسط بودن هم موفق شوند و همه تلاششان را نمیکنند.

بزرگترین اشتباهی که در مدرسه مرتکب شدند این بود که به ما یاد دادند گرفتن سه نمره معمولی ۱۷ مثلاً از یک نمره ۲۰ و ۲ تا ۱۵ بهتر است. در حالی که بهترین بودن در یک درس خیلی بهتر از متوسط بودن در همه درسهاست. نباید از سوالات سخت رد شد، بهترین بودن با حل همانها بدست می‌آید.

ول کردن منفعلانه سم مهلک برای کسانی است که واقعا تلاش میکنند. بسیاری از مردم کارشان را وقتی ول میکنند که زیر فشار قرار میگیرند. و وقتی نمی‌توانند به خودشان زحمت ول کردن کارشان را بدهند، به کارشان می‌چسبند.



تقریبا هر کاری که در زندگی ارزش انجام دادن داشته باشد تحت کنترل شیب است.

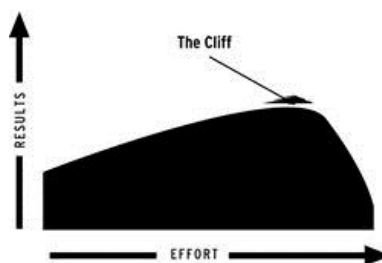
اوایل شروع، کار جالب بنظر میرسد. بعد از چند روز و چند هفته هم لذت یادگیری سطح انرژی‌تان را بالا نگه میدارد. اما از اینجا به بعد شیب اتفاق می‌افتد. شیب مسیر طولانی بین شروع کردن و تسلط یافتن است. مسیر طولانی‌ای که در حقیقت یک میانبر است، چون سریعتر از هر مسیر دیگری شما را به مقصد مورد نظرتان میرساند. شیب مجموعه‌ای از حفاظ‌های ساختگی است که بریا بیرون نگه داشتن شما کار گذاشته شده است.

مدیر یکی از ۵۰۰ شرکت برتر دنیا بودن آسان است، به آنجا رسیدن سخت است. شیب عمیقی در طول مسیر وجود دارد.

افراد موفق فقط با شیب کنار نمی‌ایند، آنها حتی قوانین را هم تغییر میدهند، وقتی با قدرت با شیب برخورد کنید، دیگر وجود نخواهد داشت.

بن‌بست موقعیتی است که شما هرچقدر کار می‌کنید، هیچ چیز تغییر نمی‌کند. باید زود از دست این شغلها خلاص شوید.

منحنی پرتگاه هم همچون کشیدن سیگار است، ابتدا هرچه می‌گذرد، لذتش بیشتر میشود، ولی ناگهان بی‌لذت میشود.



شیب باعث کمیابی میشود و کمیابی ارزش می‌آفریند. هرکاری ارزش داشته باشد، شیب دارد.

نه فقط زود، بلکه همین حالا باید از موقعیت پرتگاه یا بن‌بست خلاص شوید. شاید این مفهوم ساده باشد، اما معمولا به آن عمل نمی‌کنیم.

کسانی که انرژی و تلاششان را برای پشت سر گذاشتن شیب میگذارند، سیستم را به چالش میکشند و به جای اینکه تنها کمی بهتر از متوسط باشند، با آغوش باز به سراغ چالش‌ها میروند.

اگر به قیمت زندگی‌تان تمام نشود، پس خواسته واقعی‌تان نیست.

تعامل یا یک مشتری بدعنی یک موقعیت خوب برای شماست، پیش آمدن برخورد با او، بهترین اتفاق آن روز شماست.

کافی نیست که فقط شیب را پشت سر بگذارید، باید با اشتیاق به سمتش بروید. همچون فرصت به آن بنگرید، چون واقعا یک فرصت است.

مثال دارکوب در ۲۰ هزار بار ضربه زدن به یک درخت و زدن چند نوک به چندین درخت.

خیلی راحت‌تر است که به معمولی بودن اکتفا کنیم تا اینکه با واقعیت روبرو شویم و کارمان را ول کنیم.

برآورد ما از منابع در دسترسمان برای عبور از شیب هم بسیار مهم است.

داستان عضله‌سازی در حرکات آخر بدنسازی.

اگر نمیتوانید از عهده شیبی برآیید، پس اصلا شروع نکنید.

با جدی گرفتن این اصل، نسبت به انتخاب‌هایتان بسیار سختگی خواهید بود.

اگر میخواهید سوپرستار شوید، باید حوزه‌ای را انتخاب کنید که شیب تندی داشته باشد. این شیب باید مانعی باشد میان آنهایی که وارد این حوزه میشوند و آنهایی که موفق میشوند. شما نه تنها الان باید وارد شیب شوید، بلکه باید از تمامی بن‌بست‌هایی که وقت شما را هدر میدهند هم خارج شوید.

هفت دلیل شکست احتمالی شما در تبدیل شدن به بهترین در جهان:

۱- وقت نداشته باشید. ۲- پولتان ته بکشد. ۳- بترسید. ۴- در مورد آن زیاد جدی نباشید. ۵- علاقه به کار را از دست بدهید یا به عادی بودن قانع شوید. ۶- به جای تمرکز روی بلندمدت بر کوتاه‌مدت تمرکز کنید. ۷- انتخاب غلطی با توجه به استعدادتان کرده باشید.

نکته مهم این است که پیش از شروع میتوانید این عوامل را پیش‌بینی کنید و با توجه به منابعتان درست انتخاب کنید.

خیلی از کسب و کارها مدیون همین افرادی هستند که کارشان را نیمه‌کاره رها میکنند.

چون به چیزها عادت کرده‌ایم، ول کردنشان سخت است.

هر رقیبی هدفش این است که چنان شیب عمیق و طولانی‌ای ایجاد کند که رقبای نوظهور نتوانند خودشان را به آنها برسانند.

ول کردن سخت است چون شما با این باور بزرگ شده‌اید که ول کردن یعنی شکست روحی. بهتر است به ول کردن به چشم یک فرصت ترقی نگاه کنید. باید یاد بگیرید کارهایی که به اندازه کافی برای شما اهمیت ندارند یا کارهایی که مهارت شما در آنها معمولی یا متوسط است ول کنید.

شایع‌ترین واکنش به شیب این است که جانب احتیاط را بگیریم. یعنی همان کار معمولی را انجام دهیم، کاری که ایرادی به آن وارد نباشد و کسی به خاطر آن ما را سرزنش نکند. نگرانید که اگر شکست بخورید دیگران به شما بخندند!

معمولی بودن برای بازنده‌هاست. شما شایسته بهتر از معمولی بودن هستید.

البته تا زمانی که شاخه‌ای را به دنبال فرصت جدید، بهتر و آسانتر ول میکنید و به شاخه دیگر میروید، هرگز به جایی نمی‌رسید. وقتی وارد صف جدید میشوید، در صف بودن‌های قبلی بکارتان نمی‌آید.

پشت سر گذاشتن شیب یک‌شبه اتفاق نخواهد افتاد، ذره‌ذره به موفقیت خواهید رسید.

خیلی راحت میشود با منبع درآمد جدید یا بازار تازه اغوا شد، مشکل اینجاست که نتیجه این رویکرد اعتیاد و بی‌تمرکز است.

مایکروسافت برا ایده سخت‌کوشی، تغییر مداوم تاکتیک‌ها، اما ول نکردن ایده‌های بزرگ به هیچ قیمتی استوار است. شرکتهای بزرگ یک‌شبه بزرگ نشده‌اند، کلی سعی و خطا داشته‌اند.

نقطه مقابل ول کردن کار، منتظر ماندن نیست، بلکه تمرکز مجدد روی کار است.

نقطه مقابل، یک استراتژی جدید برای بخش‌بخش کردن مشکل است.

شیب ایستا نیست، ممکن است با واکنش شما، شیب خیلی بدتر شود، یا شاید خیلی بهتر. سعی کنیم واکنش ما شیب را بهتر کند.

کسی که چیزی برای از دست دادن ندارد قدرت زیادی دارد.

او میتواند ورشکسته شود، میتواند مقامات را به چالش بکشد میتواند بدیل‌های نآزموده را بیازماید.

ول کردن کار در شیب معمولاً تصمیم کوتاه‌مدت و غلطی است. رنج کوتاه‌مدت بیشتر از مزایای بلندمدت بر اکثر مردم تاثیر می‌گذارد. به همین دلیل مهم است که مدام منافع بلندمدت ول نکردن کار را به خود گوشزد کنیم. البته این بازخوردهای روزانه است که تحمل مشکلات کوتاه‌مدت را برای شما آسان میکند.

شیب قبل از خط پایان نیست، بلکه وقتی است که هم اشتیاق اولیه تمام شده و هم خط پایان دور به نظر میرسد. افراد با پشتکار قادرند نور اخر تونل را در ذهنشان مجسم کنند. ضمناً افراد باهوش و زرنگ واقع‌گرا هستند و در جایی که پایان آن نوری نباشد، تصویرسازی غیرواقعی نمی‌کنند.

تنها دلیل شما برای ول نکردن خیلی از کارها، رنج کوتاه‌مدت ناشی از ول کردن است، بردگاه به خوبی میدانند که به جان خریدن این رنج از رنج بزرگتر در آینده جلوگیری خواهد کرد.

زمانی باید به دنبال شغل جدید بگردی که به آن نیازی نداری. زمان تغییر شغل دادن قبل از وقتی است که در شغل کنونی ات احساس آسودگی کنی. برو و شغلت را عوض کن. خودت را به چالش بکش. به خودت ترفیع و ارتقا بده. تو این کار را به مهارت‌هایت و به سابقه درخشانت مدیونی.

داستان شرکتهایی که زود رشد میکنند و به ۵۰۰ شرکت اول دنیا میرسند و زود هم حذف میشوند. دیگر مثل گذشته نیست.

زمانی شکست خورده‌اید که تسلیم شوید، که دیگر هیچ انتخابی نداشته باشید، یا این که اینقدر کارهای مختلف را ول کرده باشید که تمام منابع و وقت خود را هدر داده باشید.

کنار آمدن بدترین بدیل ول کردن است. کارایی متوسط به دلیل نداشتن استعداد نیست، علت آن اغلب وجود بن‌بست است.

«هیچ وقت ولش نکن» اشتباه است، این جمله درست است: «هیچ وقت کاری را که پتانسیل موفقیت بزرگ دارد صرفاً بخاطر اینکه نمی‌توانی فشار کنونی‌اش را تحمل کنی، ول نکن.»

غرور، دشمن ول‌کنندگان هوشمند است. غرور است که سالها یک فرد را در شغلی بدون پیشرفت نگه میدارد. دلیلی که افراد پس از ول کردن یک پروژه به بن‌بست رسیده حس خیلی خوبی پیدا میکنند این است که متوجه میشوند جریحه‌دار شدن غرور کشنده نیست! خود را برای شنیدن صدای غرورتان که به شدت خرد میشود، آماده کنید. بعد همه چیز درست میشود.

اگر وحشت کرده‌اید، صبر کنید وحشتتان تمام شود و بعد در مورد ول کردن کارتان تصمیم بگیرید.

حرف سرگئی برین (یکی از بنیانگذاران گوگل): میدانستیم حتما موفق میشویم، پس عجله‌ای برای استفاده مردم از گوگل نداشتیم، چون هرچه دیرتر به سراغ آن می‌آمدند، بیشتر تحت تاثیر قرار می‌گرفتند (گوگل به مرور بهتر میشد)

چسبیدن به کار بهبوده است، چون به قیمت از دست دادن سایر فرصت‌هاست.

به این سوال فکر کنید که چه پیشرفت‌های سنجش‌پذیری داشته‌اید؟ معیاری برای سنجش پیشرفتتان داشته باشید.

ول کردن تنها تغییر تاکتیک برای رسیدن به خواسته‌تان است، نه ول کردن خواسته‌تان.

قبل از شروع کردن، برای خودتان بنویسید که در چه شرایطی آن را ول میکنید و بعد چه زمانی به آن می‌چسبید. تصمیم بر اساس حس و حال آن لحظه، اشتباه است.

وارد کردن یک محصول به یک بازار بسیار بزرگ تاثیر بسیار کمی دارد. به همین دلیل شما هیچ وقت از شیب عبور نمی‌کنید.

چطور جرات میکنید فقط به این خاطر که چندین کار را همزمان انجام دهید و با ماشین زمان سر جنگ داشته باشید تا همه آنها را به سرانجام برسانید، به معمولی بودن راضی شوید. تمام منابع خود را برای گذر از بزرگترین شیب موجود آماده کنید. از بقیه کارها دست بکشید. اگر قرار نیست این کار شما چیزی به جهان اضافه کنید، آن را ول کنید.

اگر از آن می‌ترسید، احتمالاً بهتر است آن را امتحان کنید.

سوالات:

- آیا این وضعیت شیب، پرتگاه یا بن‌بست است؟

- اگر بن بست است چگونه میتوانم به شیب تبدیلیش کنم؟
- آیا پشتکار من در بلندمدت فایده خواهد داشت؟
- چه زمانی باید کارم را ول کنم؟ (پیش از شروع کار مشخص کنم)
- اگر این کار را ول کنم به توانایی‌ام برای عبور از شیب یک کار مهم‌تر افزوده میشود؟
- پیش از ول کردن، آیا کار ویژه‌ای هست که با انجام آن بتوانم جهت بازی را تغییر دهم؟
- چه اندازه احتمال دارد که این پروژه بهترین در جهان شود؟
- چه کسی معیار بهترین بودن را تعیین میکند؟
- آیا میتوانیم جهان را کوچکتر کنیم؟
- آیا منطقی است که رزومه خود را به هرجایی ارسال کنیم فقط با هدف که شاید یکیش بگیرد؟
- اگر کارم را دوست دارم آیا وقتش است که آن را ول کنم؟
- آیا دست روی دست گذاشتن بهتر از برنامه‌ریزی برای ول کردن و انجام کار خیلی بهتر است؟
- آیا چشم‌پوشی شما از یک کار فوق‌العاده روشی است برای ول کردن بدون ول کردن؟